

## ذوالقرنین

ذوالقرنین واژه‌ای است عربی به معنی دارنده دو شاخ، دو سده یا صاحب دویست سال. ذوالقرنین یکی از شخصیت‌های قرآن کتاب مقدس اسلام است.

**کیستی /** برخی از آن میان ابوالکلام آزاد اندیشمند هندوستانی در کتاب ذوالقرنین یا کوروش کبیر و شماری از مفسرین معاصر حکایت از آن دارد که مشخصاتی که از این فرد در داستانها آمده است با منش تاریخی کوروش بزرگ تطابق دارد.

**داستان ذوالقرنین /** از این داستان عده‌ای شماری از مردم مکه و مدینه خبر داشته‌اند و آنها بیشتر اهل کتاب بوده‌اند، و این نکته از سیاق چند آیه با جمله «یسئلونک عن ذی القرنین» و «قلنا یا ذا القرنین» و «قالوا یا ذی القرنین» به خوبی بهره گیری می‌شود، (از آن میان نخست برمی آید که در زمانه فرستاده خدا پیش از نزول این داستان چنین اسمی بر سر زبانها بوده ولی عده فراوانی از مردم می‌خواستند که درباره او بیشتر بدانند و یا اینکه می‌خواستند میزان دانایی پیامبر را از این موضوع جويا شده و او را به چالش بطلبند بویژه اینکه اینگونه پرسشها را یهودیان درباره خضر و اصحاب کهف، از محمد ص می‌پرسیده‌اند.

دوم اینکه مرد با تاج دو شاخ شخصی سترگ و باورمند به خدا و روز جزاء و متدین به دین حق بوده و هدفش دادگری گسترده و رفع ستم بوده و خداوند نیز به او در این هدف کمک نموده است و بنا بر نقل قرآن کریم که گفته است: «هذا رحمه من ربی فاذا جاء وعد ربی جعله دکاء و کان وعد ربی حقا» و نیز گفته: «اما من ستم فسوف نعذبه ثم یرد الی ربه فیعذبه عذابا نکرا و ولی من آمن و عمل صالحا...» گذشته از اینکه آیه «قلنا یا ذا القرنین ولی ان تعذب و ولی ان تتخذ فیهم حسنا» که خداوند اختیار تام به او می‌دهد، خود گواه بر مزید کرامت و مقام دینی او می‌باشد، و می‌فهماند که او به وحی و یا الهام و یا بدست پیغمبری از پیغمبران تایید می‌شد، و او را کمک می‌کرده. ویژگی سوم اینکه او از کسانی بوده که خداوند خیر جهان و رستاخیز را برایش فراهم نموده است. ولی خیر جهان، برای اینکه سلطنتی به او داده بود که توانست با آن به باختر و خاور آفتاب برود، و هیچ چیز جلوگیری از او نشود بلکه تمامی اسباب مسخر و زبون او باشند. و ولی رستاخیز، برای اینکه او گسترش دادگری و اقامه حق در آدمی نموده به صلح و بخشش و رفق و کرامت نفس و گسترده خیر و دفع شر در میان آدمی سلوک کرد، که همه اینها از آیه «انا مکنا له فی الارض و اتیناه من همه شیء سببا» بهره گیری می‌شود. افزون بر آنچه که از سیاق داستان بر می‌آید که چگونه خداوند نیروی جسمانی و روحانی به او ارزانی داشته است. جهت چهارم اینکه به جماعتی ستمکار در باختر برخورد و آنان را عذاب نمود. جهت پنجم اینکه سدی که بنا کرده در غیر باختر و خاور آفتاب

بوده، چون پس از آنکه به خاور آفتاب رسیده پیروی سببی کرده تا به میان دو کوه رسیده است، و از مشخصات سد او افزون بر اینکه گفتیم در خاور و باختر جهان نبوده این است که میان دو کوه ساخته شده، و این دو کوه را که چون دو دیوار بوده‌اند به گونه یک دیوار دنباله دار در آورده است. و در سدی که ساخته پاره‌های آهن و قطر به کار رفته، و بی گمان در تنگنایی بوده که آن تنگنا رابط میان دو قسمت مسکونی زمین بوده است. همچنین به او عمری طولانی داده شده بود. بنابر آنچه گفته شد هیچیک از مشخصات فوق با اسکندر مقدونی مطابقت نمی‌کند و تنها موردی که می‌تواند مصداق آن آیه باشد کوروش است زیرا هم کتاب‌ها تاریخی قدیم و هم موشکافی منابع جدید تاریخی و هم علوم باستانشناسی آنرا تایید می‌کند ولی بر پایه آنچه در کتاب‌ها تاریخی و منابع اسلامی و یهودی آمده است و با نگرش به آثار باستانی کشف شده در ایران و عراق می‌توان گفت و با نگرش به اینکه کوروش دو شاخ گاو را مظهر قدرت می‌دانسته که زمین بر روی آن استوار است و آنرا نماد و نشانه هخامنشیان ساخته و مجسمه‌های فراوانی از سر گاو و دوشاخ در بیشتر مناطق ایران و عراق از آن دوره به جا مانده است و تصویری نیز نقش شده به تازگی پیدا شده با فردی با کلاه خود همانند به کله گاو نر این پیکر می‌تواند به کوروش و یا یکی از شاهان پارسی باشد. پس، برداشت مفسران درباره نسبت دادن ذوالقرنین به اسکندر و یا مردی از قبیله عرب در یمن قابل پذیرش بنظر نمی‌رسد. آنچه تا کنون بدست آمده تندیس‌هایی است از دوره ایلامی و هخامنشی که تاج شاخ دار دارند.

**سد ذوالقرنین / تاریخدانان و تفسیرگران در این باره دیدگاه‌های متفاوتی در تطبیق داستان دارند:**

به بعضی از مورخین نسبت می‌دهند که گفته‌اند: سد یادشده در قرآن همان دیوار چین است. آن دیوار طولانی میان چین و مغولستان حائل شده، و یکی از پادشاهان چین به نام «شین هوانک تی» آن را بنا نهاده، تا جلو هجوم‌های مغول را به چین بگیرد. درازای این دیوار سه هزار کیلومتر و پهنا آن ۹ متر و ارتفاعش پانزده متر است، که همه با سنگ چیده شده، و در سال ۲۶۴ پیش از زادروز آغاز و پس از ده و یا بیست سال خاتمه یافته است، پس ذوالقرنین همین پادشاه بوده. ولی این تاریخدانان توجه نکرده‌اند که اوصاف و مشخصاتی که قرآن برای ذوالقرنین ذکر کرده و سدی که قرآن بنایش را به او نسبت داده با این پادشاه و این دیوار چین تطبیق نمی‌کند، چون درباره این پادشاه نیامده که به باختر اقصی سفر کرده باشد، و سدی که قرآن ذکر کرده میان دو کوه واقع شده و در آن تکه‌های آهن و قطر، یعنی مس مذاب به کار رفته، و دیوار بزرگ چین که سه هزار کیلومتر است از کوه و زمین همیگونه، هر دو می‌گذرد و میان دو کوه واقع نشده است، و دیوار چین با سنگ ساخته شده و در آن آهن و قطری به کاری نرفته .

به بعضی دیگری از تاریخدانان نسبت داده‌اند که گفته‌اند: آنکه سد یادشده را ساخته یکی از شاهان آشور بوده که در حوالی سده هفتم پیش از زادروز مورد هجوم اقوام سیت یا سکا قرار می‌گرفته، و این اقوام از تنگنای کوه‌های قفقاز تا ارمنستان آنگاه ناحیه غربی ایران هجوم می‌آوردند و چه بسا به خود آشور و پایتختش نینوا هم می‌رسیدند، و آن را محاصره نموده دست به قتل و تاراج و برده‌گیری می‌دند، بناچار پادشاه آن دیار برای جلوگیری از آنها سدی ساخت که گویا مراد از آن سد باب‌لابواب می‌باشد که تعمیر و یا ترمیم آن را به خسرو انوشیروان یکی از شاهان ساسانی نسبت می‌دهند. این گفته آن تاریخدانان است و لی همه گفتگو در این است که آیا با قرآن برابر است یا خیر؟

در کتاب روح المعانی چنین آمده است که ذوالقرنین، همان فریدون پسر ائفیان پسر جمشید پنجمین پادشاه پیشدادی ایران زمین بوده، و پادشاهی دادگر و فرمانبردار خدا بوده. از سوی دیگر در کتاب صور الاقالیم نوشته ابی زید بلخی آمده که او مؤید به وحی بوده و در عموم تواریخ آمده که او همه زمین را به تصرف در آورده میان فرزندانش بخش کرد، قسمتی را به ایرج داد و آن عراق و هند و حجاز بود، و همو او را صاحب تاج سلطنت کرد، قسمت دیگر زمین یعنی روم و دیار مصر و باختر را به پسر دیگرش سلم داد، و چین و ترک و شرق را به پسر سومش تور بخشید، و برای هر یک قانونی وضع کرد که با آن دستور براند، و این قوانین سه‌گانه را به زبان عربی سیاست نامیدند(!؟)، چون اصلش «سی ایسا» یعنی سه قانون بوده. و وجه تسمیه اش به ذوالقرنین «صاحب دو شاخ» می‌شود این باشد که او دو طرف جهان را مالک شد، و یا در درازای روزهای سلطنت خود مالک آن گردید، چون سلطنت او به طوری که در روضه الصفا آمده پانصدسال درازای کشید، و یا از این رو بوده که شجاعت و قهر او همه ملوک جهان را تحت الشعاع قرار داد. اشکال این گفتار این است که تاریخ بدان اعتراف ندارد.

بعضی دیگر گفته‌اند: ذوالقرنین همان اسکندر مقدونی است که در زبانها نامی است، و سد اسکندر هم همانند یک مثلی شده، که همیشه بر سر زبانها هست. و بر این معنا روایاتی هم آمده، مانند روایتی که در قرب الاسناد از موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل شده، و داستان عقبه بن عامر از فرستاده خدا، و داستان وهب بن منبه که هر دو در الدرالمنثور نقل شده. و بعضی از قدمای مفسرین از صحابه و تابعین، مانند معاذ بن جبل - به نقل گردهمایی البیان - و قتاده - به نقل الدرالمنثور نیز همین قول را اختیار کرده‌اند. و بوعلی سینا هم وقتی اسکندر مقدونی را وصف می‌کند او را به نام اسکندر ذوالقرنین می‌نامد، فخر رازی هم در برداشت بزرگ خود بر این دیدگاه پافشاری و پافشاری دارد. و خلاصه آنچه گفته این است که: قرآن دلالت می‌کند بر اینکه سلطنت این مرد تا اقصی نقاط باختر، و اقصای خاور و جهت شمال گسترش یافته، و این به راستی

همان معموره آن روز زمین است، و همانند چنین پادشاهی باید نامش جاودانه در زمین بماند، اسکندر نیز در این ویژگی با کوروش می ماند چون او پس از مرگ پدرش همه ملوک روم و باختر را برچیده و بر همه آن سرزمینها چیره شد، و تا آنجا پیشروی کرد که دریای سبز و سپس مصر را هم بگرفت. آنگاه در مصر به بنای شهر اسکندریه پرداخت، پس وارد شام شد، و از آنجا به قصد سرکوبی بنی اسرائیل به طرف بیت المقدس رفت، و در قربانگاه (مذبح) آنجا قربانی کرد، پس متوجه جانب ارمینیه و باب الابواب گردید، عراقیها و قطیبها و بربر خاضعش شدند، و بر ایران مستولی گردید، و قصد هند و چین نموده با امتهای خیلی دور جنگ کرد، سپس به سوی خراسان بازگشت و شهرهای بسیاری ساخت، سپس به عراق بازگشته در شهر «زور» و یا رومیه مدائن از جهان برفت، و مدت سلطنتش دوازده سال بود. اشکالی که در این قول است این است که: «اولا اینکه گفت پادشاهی که بیشتر آبادیهای زمین را مالک شده باشد تنها اسکندر مقدونی است» قبول نداریم، زیرا چنین ادعائی در تاریخ مسلم نیست، زیرا تاریخ، پادشاهان دیگری را سراغ می دهد که ملکش اگر بیشتر از ملک مقدونی نبوده کمتر هم نبوده است. و دوم اوصافی که قرآن برای ذوالقرنین برشمرده تاریخ برای اسکندر مسلم نمی داند، و بلکه آنها را انکار می کند. برای نمونه قرآن کریم چنین می فرماید که «ذو القرنین مردی مؤمن به خدا و روز جزا بوده و خلاصه دین یکتاپرستی داشته در حالی که اسکندر بر پایه داستان یونانیان خداپرست نبوده است، همچنان که قربانی کردنش برای مشتری، خود گواه آن است. و نیز قرآن کریم فرموده ((ذو القرنین یکی از بندگان درستکار خدا بوده و به داد و رفق مدارا می کرده « و تاریخ برای اسکندر خلاف این را نوشته است. و سوم در هیچ یک از تواریخ آنان نیامده که اسکندر مقدونی سدی به نام سد یاجوج و ماجوج به آن اوصافی که قرآن ذکر فرموده ساخته باشد. و در کتاب «البدایه و النهایه» در باره ذوالقرنین گفته: اسحاق بن آدمی از سعید بن بشیر از قتاده نقل کرده که اسکندر همان ذوالقرنین است، و پدرش نخستین قیصر روم بوده، و از دودمان سام بن نوح بوده است. و ولی ذوالقرنین دوم اسکندر پسر فیلبس بوده است. (آنگاه نسب او را به عیص بن اسحاق بن ابراهیم می رساند و می گوید: او مقدونی یونانی مصری بوده، و آن کسی بوده که شهر اسکندریه را ساخته، و تاریخ بنایش تاریخ رایج روم گشته، و از اسکندر ذوالقرنین به مدت بس طولانی متاخر بوده. و دومی نزدیک سیصد سال پیش از مسیح بوده، و ارسطاطالیس حکیم وزیرش بوده، و همان کسی بوده که دارا پسر دارا را کشته، و ملوک فارس را ذلیل، و سرزمینشان را لگدکوب نموده است. در دنباله کلامش می گوید: این مطالب را بدان جهت خاطر نشان کردیم که بیشتر مردم گمان کرده اند که این دو نام یک مسمی داشته، و ذوالقرنین و مقدونی یکی بوده، و همان که قرآن نام می برد همان کسی بوده که ارسطاطالیس وزارتش را داشته است، و از همین راه به خطاهای بسیاری دچار شده اند. آری اسکندر نخست،

مردی مؤمن و درستکار و پادشاهی دادگر بوده و وزیرش حضرت خضر بوده است، که به طوری که پیشتر بازگو کردیم خود یکی از پیامبران بوده. و ولی دومی مردی مشرک و وزیرش مردی فیلسوف بوده، و میان دو عصر آنها نزدیک دو هزار سال فاصله بوده است، پس این کجا و آن کجا؟ نه بهم شبیهند، و نه با هم برابر، مگر کسی بسیار کودن باشد که میان این دو اشتباه کند. در این سخن به کلامی که پیشترها از فخر رازی نقل کردیم کنایه می زند و لیکن خواننده عزیز اگر در آن سخن دقت نماید سپس به کتاب او آنجا که سرگذشت ذوالقرنین را بازگو می کند مراجعه نماید، خواهد دید که این آقا هم خطائی که مرتکب شده کمتر از خطای فخر رازی نیست، برای اینکه در تاریخ اثری از پادشاهی دیده نمی شود که دو هزار سال پیش از مسیح بوده، و سیصد سال در زمین و در اقصی نقاط باختر تا اقصای خاور و جهت شمال سلطنت کرده باشد، و سدی ساخته باشد و مردی مؤمن درستکار و بلکه پیغمبر بوده و وزیرش خضر بوده باشد و در درخواست آب حیات به تاریکی رفته باشد، حال چه اینکه اسمش اسکندر باشد و یا غیر آن .

جمعی از تاریخدانان از قبیل اصمعی در «تاریخ عرب پیش از اسلام» و ابن هشام در کتاب «سیره» و «تیجان» و ابو ریحان بیرونی در «آثار الباقیه» و نشوان بن سعید در کتاب «شمس العلوم» و دیگران، گفته اند که ذوالقرنین یکی از تابعه ادوای یمن و یکی از شاهان حمیر بوده که در یمن سلطنت می کرده. آنگاه در نام او اختلاف کرده اند، یکی گفته : مصعب بن عبدالله بوده، و یکی گفته صعب بن ذی المراند نخست تابعه اش دانسته، و این همان کسی بوده که در محلی به نام بئر سبع به سود ابراهیم (علیه السلام) دستور کرد. یکی دیگر گفته : تبع الاقرن و اسمش حسان بوده. اصمعی گفته وی اسعد الکامل چهارمین تابعه و فرزند حسان الاقرن، ملقب به ملکی کرب دوم بوده، و او فرزند ملک تبع نخست بوده است. بعضی هم گفته اند نامش «شمر یرعش» بوده است. البته در برخی از سروده های حمیریها و بعضی از شعرای جاهلیت نامی از ذوالقرنین به نام یکی از مفاخر برده شده. از آن میان در کتاب «البدایة و النهایة» نقل شده که ابن هشام این شعر اعشی را خوانده و انشاد کرده است : و الصعب ذوالقرنین اصبح ثاویبابالجنوفی جدث اشم مقیمو در بحث روایتی پیشین گذشت که عثمان بن ابی الحاضر برای ابن عباس این سروده های را انشاد کرد: قد کان ذوالقرنین جدی بی گمان ملکا تدین له الملوک و تحشدو دو بیت دیگر که برگردان اش نیز گذشت. مقریزی در کتاب «الخطط» خود می گوید: بدان که پژوهش علمای اخبار به اینجا منتهی شده که ذوالقرنین که قرآن کریم نامش را برده و فرموده : «و یسالونک عن ذی القرنین ...» مردی عرب بوده که در سروده های عرب نامش بسیار آمده است، و نام اصلی اش صعب بن ذی مراند فرزند حارث رانش، فرزند همال ذی سدد، فرزند عاد ذی منح، فرزند عار ملطاط، فرزند سکسک، فرزند وائل، فرزند حمیر، فرزند سبا، فرزند یشجب،

فرزند یعرب، فرزند قحطان، فرزند هود، فرزند رهگذر، فرزند شالح، فرزند ارفخشذ، فرزند سام، فرزند نوح بوده است. و او پادشاهی از شاهان حمیر است که همه از عرب عاربه بودند و عرب عرباء هم نامیده شده اند. و ذوالقرنین تبعی بوده صاحب تاج، و چون به سلطنت رسید نخست تجبر پیشه کرده و سرانجام برای خدا فروتنی کرده با خضر دوست شد. و کسی که گمان کرده ذوالقرنین همان اسکندر پسر فیلبس است اشتباه کرده، برای اینکه واژه «ذو» عربی است و ذوالقرنین از لقبهای عرب برای پادشاهان یمن است، و اسکندر لفظی است رومی و یونانی. ابو جعفر طبری گفته: خضر در روزهای فریدون پسر ضحاک بوده البته این دیدگاه عموم علمای اهل کتاب است، ولی بعضی گفته‌اند در روزهای موسی بن عمران، و بعضی دیگر گفته‌اند در سرآغاز لشکر ذوالقرنین بزرگ که در زمان ابراهیم خلیل (علیه السلام) بوده قرار داشته است. و این خضر در سفرهایش با ذوالقرنین به چشمه حیات برخورد و از آن نوشیده است، و به ذوالقرنین اطلاع نداده. از همراهان ذوالقرنین نیز کسی خبردار نشد، برآیند اینکه تنها خضر جاودان شد، و او به باور علمای اهل کتاب همین الان نیز زنده است. ولی دیگران گفته‌اند: ذو القرنینی که در عهد ابراهیم (علیه السلام) بوده همان فریدون پسر ضحاک بوده، و خضر در سرآغاز لشکر او بوده است. ابو محمد عبد الملک بن هشام در کتاب تیجان که در معرفت ملوک زمان نوشته بعد از ذکر حسب و نسب ذوالقرنین گفته است: ذکر حسب و نسب ذوالقرنین گفته است: وی تبعی بوده دارای تاج. در آغاز سلطنت ستمگری کرد و در پایان فروتنی پیشه گرفت، و در بیت المقدس به خضر برخورد با او به مشارق زمین و مغارب آن سفر کرد و همانگونه که خدای تعالی فرموده همه رقم اسباب سلطنت برایش فراهم شد و سد یاجوج و ماجوج را بنا نهاد و در پایان در عراق از جهان رفت. و ولی اسکندر، یونانی بوده و او را اسکندر مقدونی می گفتند، و مجدونی اش نیز خوانده اند، از ابن عباس پرسیدند ذوالقرنین از چه نژاد و آب خاکی بوده؟ گفت: از حمیر بود و نامش صعب بن ذی مرأئد بوده، و او همان است که خدایش در زمین مکنت داده و از هر سببی به وی ارزانی داشت، و او به دو سده آفتاب و به رأس زمین رسید و سدی بر یاجوج و ماجوج ساخت. بعضی به او گفتند: پس اسکندر چه کسی بوده؟ گفت: او مردی حکیم و درستکار از اهل روم بود که بر کناره دریا در آفریقا مناری ساخت و سرزمین رومه را گرفته به دریای عرب آمد و در آن دیار آثار بسیاری از کارگاهها و شهرها بنا نهاد. از کعب الاحبار پرسیدند که ذوالقرنین که بوده؟ گفت: قول درست نزد ما که از احبار و یشینیان خود شنیده ایم این است که وی از قبیله و نژاد حمیر بوده و نامش صعب بن ذی مرأئد بوده، و ولی اسکندر از یونان و از دودمان عیصو فرزند اسحاق بن ابراهیم خلیل (علیه السلام) بوده. و رجال اسکندر، زمان مسیح را درک کردند که از آن میان ایشان جالینوس و ارسطاطالیس بوده اند. و همدانی در کتاب انساب گفته: کهلان بن سبا صاحب فرزندی شد به نام زید، و زید پدر عریب و مالک و غالب و

عمیکرب بوده است. هیشم گفته : عمیکرب فرزند سبا برادر حمیر و کهلان بود. عمیکرب صاحب دو فرزند به نام ابو مالک فدرحا و مهلیل گردید و غالب دارای فرزندی به نام جناده بن غالب شد که پس از مهلیل بن عمیکرب بن سبا سلطنت یافت. و عریب صاحب فرزندی به نام عمرو شد و عمرو هم دارای زید و همیسع گشت که ابا الصعب کنیه داشت. و این ابا الصعب همان ذوالقرنین نخست است، همدانی سپس می گوید: (علمای همدان می گویند: ذوالقرنین اسمش صعب بن مالک بن حارث الاعلی فرزند ربیعۀ بن الحیار بن مالک، و در باره ذوالقرنین گفته‌های زیادی هست. و این کلامی است فراگیر، و از آن بهره گیری می‌شود که نخست فرنام ذوالقرنین مختص به شخص مورد بحث نبوده بلکه پادشاهانی چند از ملوک حمیر به این نام ملقب بوده اند، ذوالقرنین نخست، و ذوالقرنینهای دیگر. و دوم ذوالقرنین نخست آن کسی بوده که سد یاجوج و ماجوج را پیش از اسکندر مقدونی به چند سده بنا نهاده و معاصر با ابراهیم خلیل (علیه السلام) و یا پس از او بوده - و مقتضای آنچه ابن هشام آورده که وی خضر را در بیت المقدس زیارت کرده همین است که وی پس از او بود، چون بیت المقدس چند سده پس از حضرت ابراهیم (علیه السلام) و در زمان داوود و سلیمان ساخته شد - پس به هر روی ذوالقرنین هم پیش از اسکندر بوده. افزون بر اینکه تاریخ حمیر تاریخی مبهم است. و اینکه اگر او عرب بود بی گمان باید اطلاعات کامل تری از او در زمان پیامبر وجود می‌داشت بنا بر آنچه مقریزی آورده گفتار در دو جهت باقی می ماند. یکی اینکه این ذوالقرنین که تبع حمیری است سدی که ساخته در کجا است؟. دوم اینکه آن امت مفسد در زمین که سد برای جلوگیری از تباهی آنها ساخته شده چه امتی بوده اند؟ و آیا این سد یکی از همان سدهای ساخته شده در یمن، و یا پیرامون یمن، از قبیل سد مارب است یا نه؟ چون سدهایی که در آن نواحی ساخته شده برای اندوخته ساختن آب برای آشامیدن، و یا کشاورزی بوده است، نه برای جلوگیری از کسی. افزون بر اینکه در هیچ یک آنها تکه‌های آهن و مس گداخته به کار نرفته، در حالی که قرآن سد ذوالقرنین را اینچنین معرفی نموده. و آیا در یمن و حوالی آن امتی بوده که بر مردم هجوم برده باشند، با اینکه همسایگان یمن به جز همانند قبط و آشور و کلدان و... کسی نبوده، و آنها نیز همه ملت‌هایی متمدن بوده‌اند؟. یکی از بزرگان و پژوهشگران معاصر ما این قول را تایید کرده، و آن را چنین توجیه می کند: ذوالقرنین یادشده در قرآن صدها سال پیش از اسکندر مقدونی بوده، پس او این نیست، بلکه این یکی از ملوک درستکار، از پیروان ادواء از ملوک یمن بوده، و از عادت این تیره این بوده که خود را با واژه «ذی» فرنام می دادند، برای نمونه می گفتند: ذی همدان، و یا ذی غمدان، و یا ذی المنار، و ذی الاذغار و ذی یزن و همانند آن. و این ذوالقرنین مردی مسلمان، موحد، دادگر، نیکو سیرت، قوی، و دارای هیبت و شکوه بوده، و با لشگری بسیار انبوه به طرف باختر رفته، نخست بر مصر و سپس بر ما بعد آن مستولی شده، و آنگاه همچنان

در کناره دریای سفید به سیر خود ادامه داده تا به کناره اقیانوس غربی رسیده، و در آنجا آفتاب را دیده که در عینی حمئه و یا حامیه فرو می رود. سپس از آنجا رو به خاور نهاده، و در راه خود آفریقا را بنا نهاده. مردی بوده بسیار حریص و خبره در بنائی و عمارت. و همچنان سیر خود را ادامه داده تا به شبه جزیره و صحراهای آسیای وسطی رسیده، و از آنجا به ترکستان، و دیوار چین برخورده، و در آنجا قومی را یافته که خدا میان آنان و آفتاب ساتری قرار نداده بود.

**ذو القرنین در کتاب عهد عتیق / از یاجوج و ماجوج در کتاب عهد عتیق نیز نام برده شده. در اصحاح دهم از سفر تکوین**

تورات : «اینان فرزندان دودمان نوح اند: سام و حام و یافث که پس از طوفان برای هر یک فرزندان شد، فرزندان یافث عبارت بودند از جومر و ماجوج و مادای و باوان و نوبال و ماشک و نبراس.»

در کتاب حزقیال اصحاح سی و هشتم آمده : «خطاب سخن رب به من شد که می گفت : ای فرزند آدم روی خود متوجه جوج سرزمین ماجوج رئیس روش ماشک و نوبال، کن، و نبوت خود را اعلام بدار و بگو آقا و سید و رب این چنین گفته : ای جوج رئیس روش ماشک و نوبال، علیه تو برخاستم، تو را برمی گردانم و دهنه هائی در دو فک تو می کنم، و تو و همه لشگرت را چه پیاده و چه سواره بیرون می سازم، در حالی که همه آنان فاخرترین لباس بر تن داشته باشند، و جماعتی سترگ و با سپر باشند همه شان شمشیرها به دست داشته باشند، فارس و کوش و فوط با ایشان باشد که همه با سپر و کلاه خود باشند، و جومر و همه لشگرش و خانواده نوجرمه از اواخر شمال با همه لشگرش شعبه‌های کثیری با تو باشند». می گوید: «به همین جهت ای پسر آدم باید ادعای پیغمبری کنی و به جوج بگویی سید رب امروز در نزدیکی سکنای شعب اسرائیل در حالی که در امن هستند چنین گفته : آیا نمی دانی و از محلت از بالای شمال می آیی.»

در اصحاح سی و نهم داستان پیشین را دنبال نموده می گوید: «و تو ای پسر آدم برای جوج ادعای پیغمبری کن و بگو سید رب اینچنین گفته : اینک من علیه همراهای جوج ای رئیس روش ماشک و نوبال و اردک و اقودک، و تو را از بالاهاى شمال بالا می برم، و به کوه‌های اسرائیل می آورم، و کمانت را از دست چپت و تیرهایت را از دست راستت می زنم، که بر کوه‌های اسرائیل بیفتی، و همه لشگریان و شعوبی که با تو هستند بیفتند، آیا می خواهی خوراک مرغان کاشر از هر نوع و وحشیهای بیابان شوی ؟ بر روی زمین بیفتی ؟ چون من به سخن سید رب سخن گفتم، و آتشی بر ماجوج و بر ساکنین در جزائر ایمن می فرستم، آنگاه است که می دانند منم رب ...».

در خواب یوحنا در اصحاح بیستم می گوید: «فرشته‌ای دیدم که از آسمان نازل می شد و با او است کلید دوزخ و سلسله و زنجیر بزرگی بر دست دارد، پس می گیرد اژدهای زنده قدیمی را که همان ابلیس و اهریمن باشد، و او را هزار سال زنجیر



می کند، و به جهنمش می اندازد و درب دوزخ را به رویش بسته قفل می کند، تا دیگر امتهای بعدی را گمراه نکند، و پس از همه شدن هزار سال البته باید آزاد شود، و مدت اندکی رها گردد». آنگاه می گوید: «پس وقتی هزار سال تمام شد اهریمن از زندانش آزاد گشته بیرون می شود، تا امتها را که در چهار گوشه زمینند جوج و ماجوج همه را برای جنگ جمع کند در حالی که عددشان مانند ریگ دریا باشد، پس بر پهنای گیتی سوار شوند و لشکرگاه قدیسین را احاطه کنند و نیز مدینه محبوبه را محاصره نمایند، آنگاه آتشی از ناحیه خدا از آسمان نازل شود و همه شان را بخورد، و ابلیس هم که گمراهشان می کرد در دریاچه آتش و کبریت بیفتد، و با وحشی و پیغمبر دروغگو بباشد، و به زودی شب و روز عذاب شود تا ابد الا بدین». از این قسمت که نقل شده بهره گیری می شود که «ماجوج» و «جوج و ماجوج» امتی و یا امتهائی سترگ بوده اند، و در قسمت‌های بالای شمال آسیا از آبادیهای آن روز زمین می زیسته اند، و مردمانی جنگجو و سرشناس به جنگ و تاراج بوده اند. اینجا است که ذهن آدمی حدس قریبی می زند، و آن این است که ذوالقرنین یکی از ملوک بزرگ باشد که راه را بر این امتهای مفسد در زمین سد کرده است، و حتما باید سدی که او زده فاصل میان دو منطقه شمالی و جنوبی آسیا باشد، مانند دیوار چین و یا سد باب الابواب و یا سد داریال و یا غیر آنها. تاریخ امم آن روز جهان هم اتفاق دارد بر اینکه ناحیه شمال شرقی از آسیا که ناحیه احداب و بلندیهای شمال چین باشد موطن و محل زندگی امتی بسیار بزرگ و وحشی بوده امتی که مدام رو به زیادی نهاده جمعیتشان فشرده تر می شد، و این امت همواره بر امتهای مجاور خود مانند چین حمله می بردند، و چه بسا در همانجا زاد و ولد کرده به سوی بلاد آسیای وسطی و خاورمیانه سرازیر می شدند، و چه بسا که در این کوهها به شمال اروپا نیز رخنه می کردند. بعضی از ایشان طوائفی بودند که در همان سرزمینهای که تاراج کردند سکونت نموده متوطن می شدند، که بیشتر سکنه اروپای شمالی از آنهایند، و در آنجا تمدنی پدید آورده، و به کشاورزی و صنعت می پرداختند. و بعضی دیگر برگشته به همان غارتگری خود ادامه می دادند. بعضی از مورخین گفته‌اند که ماجوج و امتهائی بوده‌اند که در قسمت شمالی آسیا از تبت و چین گرفته تا اقیانوس یخبسته شمالی و از ناحیه غرب تا بلاد ترکستان زندگی می کردند این قول را از کتاب «فاکهة الخلفاء و تهذیب الاخلاق» ابن مسکویه، و رسائل اخوان الصفاء، نقل کرده اند. و همین خود موعید آن احتمالی است که پیشتر تقویتش کردیم، که سد مورد بحث یکی از سدهای موجود در شمال آسیا فاصل میان شمال و جنوب است.